



بررسی فقهی احکام سوگند در قضا

محمد احمدی نسب^۱

سجاد شهبازی احمدی^۲

چکیده

در مطالعه حاضر، به بررسی فقهی احکام مرتبط با سوگند در محاکم قضایی پرداخته شده است. ارائه شواهد به دادگاه برای اثبات یا دفاع از یک دعوا، دارای آثاری است که ضرورت فهم و شناخت این آثار برای استفاده به موقع از «دلیل» و کسب موفقیت در فرآیند دادرسی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. از میان دلایل مختلف، سوگند نفی علم، به دلیل سکوت قانون‌گذار و تفاوت نظرات فقها، نیازمند تحقیق و بررسی عمیق‌تری است. سوگند نفی علم، که در واقع یک نوع سوگند خاص است، می‌تواند تأثیرات ویژه‌ای بر دعوا داشته باشد، چه از نظر دعوای مرتبط با علم و چه دعوای اصلی. در صورت امتناع از ادای سوگند، می‌تواند آثار قابل توجهی از جمله رد یا پذیرش ناموفق سوگند توسط مدعی به دنبال داشته باشد. علاوه بر این، با پذیرش وجود برخی تأثیرات مشابه بین سوگند نفی علم و سایر انواع سوگند، معافیت از ادای سوگند خاص و عدم قابلیت اثبات دعوای اصلی تنها با ادای سوگند، از جمله تأثیرات اختصاصی سوگند نفی علم به شمار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: آثار، سوگند، نفی علم، فقه، حقوق ایران.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم اسلامی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران: mohammadahmadinasab7@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران: sajadshahbazi1126@gmail.com



مقدمه

از دیرباز با گواه گرفتن خدا یارب النوع به آزمایش ایزدی می‌پرداختند. این امر وقتی رخ می‌داد که مدعی برای اثبات حقانیت دعوی خود از اقامه بینه عاجز بود. در این عمل از یک وجود قدسی می‌خواستند که دروغگو را رسوا و راست‌گو را تأیید کند. در فقه اهل بیت و مذاهب نیز یمین، مدعی و یا مدعی‌علیه یکی از راه‌های اثبات دعوا شمرده شده است. (زراعت، ۱۳۸۸، ص ۱۷۴؛ ابن-سمنانی، ۱۴۰۱، ۱۹۶/۱). وقتی کسی منکر است باید با ابراز دلیل، اظهار خود را در نزد قاضی اثبات کند و بدین‌منظور قسم یاد می‌کند. قاعده فقهی «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» ناظر بر این معنی است. آنچه در کتب اهل سنت به عنوان حقوق بحث شده است طبق استشهاد ابن قدامه یا حق‌الله است و یا حق‌الناس است. حق‌الناس دو نوع است یا بر مال است و هر آنچه که مقصود از آن مال است که در این دو اگر برای مدعی بینه نباشد، مدعی‌علیه قسم می‌خورد و بری‌الذمه می‌شود و یا حقوق غیر مالی و هر حقوقی که مقصود از آن مالی نباشد، است که این نوع از حق‌الناس فقط به شاهدین ثابت می‌شود و قسم، جایگاه اثباتی ندارد مانند قصاص و حد قذف و طلاق و... (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۲۱۴/۱۰).

موفقیت در هر دعوی معلول عوامل متعددی است که از جمله این عوامل می‌توان به ارائه دلیل مناسب و مؤثر اشاره نمود. بدیهی است انتخاب و ارائه چنین دلیلی در وهله نخست مستلزم شناخت ادله و آثار آن می‌باشد. از میان ادله مصرح قانونی، سوگند از طرفی به عنوان آخرین دلیل در تعیین سرنوشت دعاوی حائز جایگاه ویژه‌ای است و از طرف دیگر برخی از آثار نسبتاً متفاوت آن با سایر ادله مانند عدم پذیرش اظهارمنافی، بر اهمیت آن می‌افزاید. از این رو لازم است که استفاده از سوگند در دادرسی مسبوق به شناخت دقیق آثار آن اعم از اثر انقطاعی، نکول و رد سوگند، قابلیت پژوهش و فرجام آرای مستند به سوگند صورت گیرد. تدقیق و تشریح آثار تمامی اقسام سوگندها مستلزم پژوهش‌های مجزاست. آنچه که در نوشتار پیش رو در صدد تبیین آثار آن هستیم، تنها یکی از اقسام سوگند یعنی سوگند بر نفی علم اقامه دعوا نموده و طرف مقابل نیز علم خویش را نسبت به موضوع دعوا نفی نماید، استحلاف از مدعی‌علیه مشروط به ادعای علم بر اوست و سوگند مشارالیه نیز بر نفی علم خواهد بود. به این نوع سوگند در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی اشاره‌ای نگردیده و تنها در ماده ۵ آیین‌نامه ترتیب اتیان سوگند از آن نام برده شده است. در میان فقها و حقوق‌دانان تشتت آرای شدیدی در زمینه آثار سوگند نفی علم مشاهده می‌گردد و سکوت مقنن نیز ابهامات بی‌شماری را در این زمینه به دنبال داشته است. در پژوهش حاضر با استمداد از منابع کتابخانه‌ای اعم از کتب فقهی و حقوقی و با هدف رفع ابهامات موجود و ارائه راه حل عملی واحد، آثار سوگند نفی علم در سه مبحث تحت عنوان بررسی اثر انقطاعی سوگند نفی علم، آثار نکول و آئین ادای سوگند مردوده توسط مدعی و سایر آثار سوگند نفی علم مورد بررسی قرار گرفته است.



مفهوم‌شناسی

یمین (قسم، حلف و سوگند)

لغت‌شناسان یمین را به سوگند معنا کرده‌اند و از آن به حلف و قسم نیز تعبیر می‌شود. (معلوف، ۱۳۸۰، ۲۲۴۷/۲) برخی هم یمین را به معنای دست راست بدن دانسته و در سوگند و پیمان عاریه دانند، که اشاره به قدرت دارد مثل آنچه در آیه ۶۷ زمر درباره خداوند توصیف شده که منظور در قبضه قدرت داشتن خداوند است (راغب اصفهانی، ۸۹۳/۱۴۱۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۵۹۷/۱۸). ابن‌فارس می‌گوید: «به معنی سوگند و حلف و پیمان است چون دو نفر هم‌پیمان در زمان عقد قرارداد دست یک‌دیگر را می‌فشارند و از دست راست استفاده نموده‌اند» (ابن‌فارس، ۱۴۱۱، ۱۵۹/۶). دهخدا به «اقرار و اعتراضی که شخص از روی ناموس و شرف خود یاد می‌کند و خدا یا بزرگی را شاهد می‌گیرد سوگند گفته است» (دهخدا، ۱۳۷۲، ۳۲۲/۲). در اصطلاح فقهی، قسم خوردن به ذات خدا یا اسماء خاص خداوند مثل بالله، واللّه یا یکی از صفات خدا صورت می‌گیرد و در بین عامه، در این‌که یمین متوقف بر نیت است یا خیر محل نزاع است و از نظر ابن‌عابدین نیت شرطیت نیست. (ابن‌عابدین، ۱۴۱۲، ۷۱۱/۳). در معجم آمده است: «یمین در سوگند و پیمان استعمال می‌شود و از الفاظ مشترک است؛ زیرا در زمان جاهلیت هنگام گرفتن پیمان، دست یک‌دیگر را می‌گرفتند» (عبدالرحمان، ۵۱۷/۳). برخی از علمای اهل تسنن نیز یمین را در اصل به معنای قدرت دانسته و در معنای آن استشهاد به قرآن نموده‌اند و در شرع برای قسم، دو نوع شمرده‌اند که یمین در دادگاه، نباید به غیر اللّه باشد زیرا نوعی از آن است که برای تعظیم و بزرگداشت مقسم و فصل خصومت استفاده می‌شود (الموصلی البلدحی، ۱۴۲۶، ۴۵/۴) و یا در جای دیگر یمین را تأکید امر به ذکر اسم خدا و توکید مطلب خود با ذکر یک امر دارای عظمت دانسته‌اند» (الموصلی البلدحی، ۱۴۲۶، ۴۶/۴)

دعوی: این اصطلاح که در زبان عربی به شکل "دعوی" با کسره در حرف واو تلفظ می‌شود، دارای دو مفهوم متمایز است. اولین معنا، به ادعا کردن، خواستن، مطالبه کردن و درخواست نیاز اشاره دارد و به عنوان اسم مصدر شناخته می‌شود (قریشی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۴۴). همچنین، می‌توان به معنای خواسته‌ای که طرح شده، اظهار تقاضا و مطالبه اشاره داشت (الموصلی بلدحی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۴۴). معنای دوم به اختلاف و منازعه اطلاق می‌گردد. برخی از علمای اهل سنت، دعوی را به عنوان بیانی که به منظور اثبات یک ادعا بدون ارائه برهان مطرح می‌شود، تعریف کرده‌اند (ابن‌السمنانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۳). ضرورت دارد که این دو مفهوم از یکدیگر تمیز داده شوند زیرا اهمیت حقوقی آنها با یکدیگر متفاوت است. در تعریف اصطلاحی، دعوی به عنوان بیانی ذکر شده که هدف از آن اثبات حقی به نفع فردی و علیه شخص دیگر است (عبدالرحمان، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۳). بر این اساس، معنای اصطلاحی و لغوی دعوی مشابه یکدیگر است. اما قانون‌گذار تعریف مشخصی از مفهوم اصطلاحی دعوا



ارائه نداده است.

حقوق دانان تعریف کرده‌اند که دعوا، به قابلیت قانونی مدعی برای احقاق حق تضييع شده یا انکار شده از طریق مراجعه به مراجع صالح به منظور قضاوت بر صحت یا عدم صحت ادعا و در نتیجه، ایجاد آثار قانونی اشاره دارد (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۳).

اثبات دعوی

اثبات، به معنای استقرار دادن و محکم کردن است، و از ریشه‌ی عربی "ثبت - ثبات" مشتق شده‌است (جمعی از نویسندگان، بدون تاریخ، ص ۱۹۱/۵۶). این واژه همچنین به مفهوم دوام یافتن و استقرار پیدا کردن بکار رفته است (مدنی، ۱۳۸۵، ص ۱۵). در حوزه‌ی حقوق، اثبات دارای معنایی نزدیک به مفهوم لغوی خود است؛ یعنی ارائه‌ی دلیل به دادرس برای اثبات واقعه‌ای قانونی از طریق‌هایی که قانون مشخص کرده است، تا آثار حقوقی مرتبط با آن واقعه اعمال شود (السنهوری، ۱۹۵۲، ص ۱۳/۲). در واقع، اثبات به معنی تحقق یافتن امر در فرایند استدلال است. هر حقی، به قدرت اثبات وابسته است و در صورت عدم توانایی در اثبات حق، احتمالاً مورد احترام واقع نشود. مرحله‌ی ثبوت حق، مرحله‌ی وجود واقعی حق است و مرحله‌ی اثبات، مرحله‌ی آشکار ساختن و محرز کردن آن در دادرسی است. به طور کلی، ادله از جهت اثر اثباتی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ادله‌ای که برای دادگاه مفید قطعی هستند و علم قاضی را به دنبال دارند و ادله‌ای که تنها مفید ظن هستند، مانند شهادت و اقرار. اما با این حال، قاضی باید بر اساس ظن حاصل از شهادت و اقرار تصمیم‌گیری کند و آن را کاشف از واقع بداند، هرچند این کاشفیت ناقص و مشروط به احتمال خلاف است.

بر اساس این تعریف، سوگند و قسم به عنوان دلیل اثبات محسوب نمی‌شوند، زیرا سوگند و قسم، حقیقت را آشکار نمی‌سازند بلکه دعوا را قطعی می‌کنند. در روایات و اخبار، سوگند در مقابل دلیل و بینه قرار دارد و اینکه در قانون مدنی، قسم را جزء ادله‌ی اثبات آورده‌اند، اشتباه و نادرست است. در دادرسی اسلامی، هدف قاضی کشف واقع و دستیابی به حقیقت است. قرآن و سنت، حکم‌دادن بر اساس واقع را برای قاضی واجب دانسته‌اند. قاضی نمی‌تواند با وجود علم به نادرستی سوگند و شهادت شهود، از این دلایل غیرواقعی پیروی کند. احمد فتحی بهنسی تأکید می‌کند که باید به قاضی اجازه داد تا به حقیقت دست یابد و بر اساس اقتناع و اعتقاد خود حکم دهد، این رویکرد را رویکرد معنوی یا اقتناعی نامیده‌اند (فتحی، ۱۴۰۹، ص ۱۱).

یمین و جایگاه اثباتی یا ردی آن

اقسام یمین

یمین به دو دسته تقسیم می‌شود: یمین عقد و یمین قضایی.



یمین عقد، سوگندی است که فرد به موجب آن خود را به انجام یا عدم انجام عملی مقید می‌کند. این نوع سوگند در کنار مباحث نذر و عهد در منابع فقهی بررسی شده است. یمین قضایی، سوگندی است که در دادگاه به عنوان یکی از ابزارهای رد یا اثبات دعوا استفاده می‌شود و به معنای قرار دادن خداوند به عنوان شاهد در دادگاه بر وجود یا عدم وجود امری است که فرد سوگندخور مدعی آن است.

یمین عقد

یمین عقد، ارتباط مستقیمی با ادله اثبات دعوا ندارد و در حقیقت ایجاد یک وضعیت حقوقی در عالم اختیار است. نقض این نوع سوگند منجر به مسئولیت حقوقی سوگندخور می‌شود و در بسیاری از کشورها، مقاماتی مانند وزرا و نمایندگان مجلس در مراسم تحلیف از این نوع سوگند استفاده می‌کنند. این نوع سوگند در فقه اسلامی در کتابی با عنوان "کتاب النذر و العهد و الیمین" مورد بحث قرار گرفته است. نقض یمین عقد در اصطلاح فقهی به "حنث" موسوم است و شخص ملزم به ادای کفاره می‌شود که در آیه ۸۹ سوره مائده ذکر شده است.

یمین قضایی

یمین قضایی به سوگندی اطلاق می‌شود که ضمن فرآیند قانونی ادعا، به منظور اثبات صحت اظهارات فرد سوگندخور در مقابل دادگاه به کار گرفته می‌شود. این نوع سوگند، در تقابل با سوگند غیرقضایی که خارج از محیط دادگاه اقامه می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد. هرچند قانون مدنی به صورت مشخص تعریفی از سوگند قضایی ارائه نداده است، اما این نوع سوگند را می‌توان به عنوان شهادت دادن به خداوند در دادگاه برای اثبات یا رد امری که مورد ادعاست، تعریف کرد. قانون مدنی، یمین قضایی را به عنوان یکی از وسایل اثبات مورد شناسایی قرار داده و به آن "سوگند اثباتی" نیز گفته می‌شود.

اقسام یمین قضایی

یمین قضایی به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود:

۱. یمین مدعی علیه (منکر): این نوع سوگند توسط فردی که دعوا علیه او مطرح شده است (مدعی علیه) ادا می‌شود و به عنوان فرض غالب و شایع یمین قاضی شناخته می‌شود. اصل بر این است که بار اثبات دعوا بر عهده مدعی است.
۲. یمین غیرمدعی علیه: این نوع سوگند توسط اشخاصی غیر از مدعی علیه ادا می‌شود و استثنایی بر قاعده اصلی محسوب می‌شود. این سوگندها به دلیل ضرورت ادای آنها در دادگاه، اهمیت خاصی دارند.



انواع خاص یمین قضایی

- **سوگند استظهاری:** در مواردی که اصل حق ثابت شده، اما بقای آن در نظر حاکم ثابت نیست، حاکم می‌تواند از مدعی بخواهد که بر بقای حق خود سوگند یاد کند.
- **سوگند تکمیلی:** توسط مدعی برای تکمیل دلیل ناقصی که ارائه داده است، ادا می‌شود.
- **سوگند بتی یا قاطع دعوا:** این نوع سوگند بدون اتکا به ادله دیگر است و به طور مستقل به منظور حل و فصل دعوا به کار می‌رود.
- **سوگندهای دیگر** مانند سوگند امین و سوگند در مورد لوث و قسامه نیز وجود دارند که در این نوشتار به تفصیل بررسی نمی‌شوند.

اول) سوگند مدعی علیه

در مواقعی که شخصی دعوایی علیه دیگری طرح کرده و برای اثبات ادعای خود قادر به ارائه دلیل نباشد، اگر مدعی علیه ادعا را انکار کند، مدعی می‌تواند از حاکم درخواست کند که مدعی علیه را به سوگند وادارد (ابن قدامه، ۱۳۸۸ هـ.ق، ص ۱۰/۲۰۱؛ شافعی، ۱۴۱۰، ص ۷/۱۳۵؛ حلی، ۱۴۱۳، ص ۴۴۵-۴۴۶). مبنای این دستور، روایتی است که در کتب معتبر روایی آمده است: «روایت شده از پیامبر (ص) که فرمودند به مدعی گفته شد: آیا دلیلی داری؟ ... تو تنها دو شاهد یا سوگند مدعی علیه را داری» (سرخسی، ۱۴۱۴، ص ۲۸-۳۰؛ بخاری، ۱۴۲۲، ص ۱۴۳).

سوگند بتی

واژه «بتی» در لغت به معنای قطع کردن و جدا ساختن است و در اصطلاح حقوقی به حکم قطعی و نهایی که قابل نسخ نیست، اشاره دارد (صدرزاده، ۱۳۶۹، ص ۱۴۰). سوگند بتی، سوگندی است که در شرایط خاص به منظور قطع دعوا استفاده می‌شود. این سوگند توسط محلوف علیه، چه مدعی علیه باشد یا مدعی، به درخواست طرف مقابل و به دستور دادگاه برای اثبات یا رد ادعا انجام می‌پذیرد. انجام این سوگند به صورت یک‌طرفه است و نیازی به تراضی طرفین ندارد. در این نوع از سوگند، ادعا منوط به قسم محلوف علیه می‌شود. فقها انجام سوگند بتی را در مواردی خاص واجب می‌دانند (گیلانی، ۱۴۲۷، ص ۶۹۸؛ ابن السمنانی، ۱۴۰۴، ص ۲۸۵؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸، ص ۲۰۷)، استدلال بر این واجب بودن بر اساس اجماع و دلالت برخی روایات است، مانند روایت صحیح از هشام بن سالم عن ابی عبدالله (ع) که فرمود: «مرد نباید جز بر اساس دانش خود سوگند یاد کند» (کلینی، ۱۳۸۸، ص ۴۴۵) و روایت از ابی بصیر (عاملی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۰). بنابراین، سوگند بتی با انجام خود، ادعا را مستلزم رد یا اثبات می‌کند. این نوع سوگند، در مواردی خاص، مستقل از این که توسط مدعی یا مدعی علیه ادا شود، معتبر است. در فقه



آمده است: «در صورتی که توجه سوگند به مدعی علیه یا مدعی باشد، لازم است سوگند به صورت قاطع و بدون تردید باشد» (محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۷۷؛ کاشانی، ۱۴۰۶، ص ۹۱۵).

جایگاه سوگند در اثبات

حنبلی‌ها و ابوحنیفه و اصحابش، تغلیظ به مکان و زمان را در حق مسلم، مشروع ندانسته‌اند هرچند احناف برای اهل ذمه تغلیظ به مکان‌های شریفه را جایز دانسته‌اند و مستندشان را روایتی از ابوهریره دانسته‌اند. (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۲۰۴/۱۰؛ ابن سمنانی، ۱۴۰۴، ۲۸۲/۱). ابن قدامه جواز تغلیظ به مکان و زمان را به مذاهب مالکی و شافعی استناد داده است هرچند اختلافاتی بین آن‌ها بیان کرده است؛ زیرا مالکی‌ها تغلیظ را در شهر مدینه، قسم خوردن ایستاده بر منبر رسول (ص) را مشروع دانسته‌اند و در غیر این شهر در مساجدی که جماعت برپاست و نه بر منبرها، و شافعی در مدینه نزد منبر رسول (ص) و در سایر شهرها در مساجدی که جماعت برگزار است نزد منبرها و در مکه بین رکن و مقام در بیت المقدس نزد صخره و از نظر وی، بعد از صلاه عصر قسم خوردن، تغلیظ حساب می‌شود و دلیل آن را آیه ۱۰۶ سوره مائده و روایات می‌داند (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۲۰۵/۱۰)، حتی قسم دادن افراد دیگر ادیان در مکان‌های شریفشان معمول است (عاملی، ۱۴۱۴، ۲۹۸/۲۷).

با توجه به آن که از دیدگاه امامیه مستحب است سوگند تغلیظ شود (طوسی، ۱۳۸۷، ۲۰۳/۸) و اتیان آن باید با نام خدا و لفظ جلاله واقع شود به دلیل آنکه اول، قسم خوردن در قرآن به خدا استناد شده است مانند آیات: «فیقسمان بالله» و «اقسموا بالله جهد ایمانهم». دوم، روایاتی مانند حدیث نبوی: «لا تحلفوا الا بالله؛ جز به خدای سوگند مخورید» و سلیمان بن خالد از امام صادق (ع): «الیهود و النصارى و المجوس لا یحلفون الا بالله» بر آن دلالت دارد. بنابراین، کسی که قسم یاد می‌کند باید صریحا لفظ جلاله «الله» بگذارد (عاملی، ۱۴۱۴، ۳۰۳/۲۷).

در میان دلایل اثبات دعوا اهمیت نظری سوگند همان چهره مذهبی و ماورایی است؛ زیرا به لفظ آیه و با نام خداوند ادا می‌شود (ماده ۲۸۰ ق.آ.د.م) و با این بیان روشن می‌شود که در سوگند یادکردن با نام الله مقداری کاشفیت از واقع وجود دارد به ویژه که مستحب است قبل از سوگند خوردن، حاکم آنان را موعظه کند. (عاملی، ۱۴۱۴، ۱۱۵/۱۶).

در چارچوب حقوق معاصر، استفاده از سوگند دو شرط اساسی دارد: نخست، زمانی که هیچ دلیلی برای اثبات صحت ادعا وجود ندارد (ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی) و دوم، زمانی که خواننده نیز دلیلی برای اثبات کذب ادعا ارائه نکرده باشد (ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی).

سوگند به عنوان وسیله‌ای برای اثبات مستقیم در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به منزله ابزاری برای حل و فصل دعاوی مطرح می‌گردد. به ویژه در مواردی که دلیل قوی‌تری برای اثبات ادعا در دسترس نباشد، سوگند به عنوان دلیل مورد استناد



قرار می‌گیرد. ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی مقرر داشته است که توسل به سوگند زمانی ممکن است که دعوای مدنی نزد حاکم به موجب اقرار، شهادت یا علم قاضی بر اساس اسناد و امارات ثابت نشده باشد. در چنین شرایطی، مدعی می‌تواند حکم به دعوای خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به سوگند او کند. طبیعتاً، اگر دعوا قابل اثبات با اقرار، شهادت یا علم قاضی باشد، استفاده از سوگند به عنوان دلیل اثباتی ممنوع است.

ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی بیان می‌دارد که در تمام دعوای مالی که فاقد دلایل و مدارک معتبر هستند، سوگند شرعی می‌تواند به عنوان مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد. «سوگند در سلسله مراتب ادله اثبات دعوی، پس از اقرار و سند و در ردیف پس از شهادت و اماره قضایی قرار دارد. از سوگند در مواردی استفاده می‌شود که دلیل دیگری مقدم بر آن، نظیر اقرار و سند (چه رسمی و چه عادی)، موجود نباشد. ترکیب سوگند با شهادت شاهد، شهادت را به سوگند تبدیل نمی‌کند؛ یعنی سوگند برتری بر شهادت ندارد» (زرعت، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷).

بنابراین، سوگند تنها در شرایطی که دعوای مدنی به وسیله اقرار، شهادت یا علم قاضی بر اساس اسناد و امارات ثابت نشده باشد، قابل استفاده است. در چنین حالتی، مدعی امکان دارد که حکم به دعوای خود را که مورد انکار مدعی علیه است، به سوگند او مشروط کند. در واقع او که قسم می‌خورد از تقدس به نام خداوند در و جدان قاضی و در نزد قانون‌گذار و در نزد دعوای، استمداد می‌کند، پس چنین دلیلی در مراتب پایین‌تر از اقرار و سند قرار دارد. از این‌رو درباره قسم استظهاری نیز درخواست اتیان چنین سوگندی از خواهان در موردی دانسته شده است که سند رسمی، مدرک دعوی مدعی نباشد (بخش آخر ماده ۱۳۳۳ ق.م).

توجه به این مسئله که دادگاه می‌تواند سوگند را تحت تشریفات خاص خود معین کند، نشان دهنده آن است که جایگاه سوگند در میان سایر ادله اثباتی دعوای، در مرتبه‌ای پس از ادله اثبات چهارگانه قرار دارد. به طوری که با وجود شهادت معتبر یا اماره قضایی، نیازی به توسل به سوگند نخواهد بود. ضرورت درک این نکته وجود دارد که هرچند موارد استناد به سوگند گسترده است، اما بر اساس این ماده قانونی و استناد به روایات، در تمام دعوای غیرمالی و برخی حقوق الناس مانند طلاق، نکاح، رجوع در طلاق، نسب و وکالت به وصیت که فاقد دلایل و مدارک دیگر باشد، سوگند شرعی نمی‌تواند به عنوان ملاک و مستند صدور حکم دادگاه قرار گیرد (سرخسی، ۱۴۱۴، ص ۹؛ ابن سمنانی، ۱۴۰۴، ص ۲۱۶؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸، ص ۲۱۴).

در نتیجه‌گیری کلی، استفاده از سوگند به عنوان دلیل اثباتی دعوی، تنها زمانی امکان‌پذیر است که هیچ دلیل دیگری برای اثبات دعوی موجود نباشد و مانعی برای اتیان آن وجود نداشته باشد. این استنتاج با منطق نیز سازگار است؛ چرا که اعطای حق سوگند به شخص دیگر به این معناست که فرد می‌تواند با سوگند خود، سرنوشت دعوای خود را به نحوی که خود



مایل است، تعیین کند. از این رو، دلیل سوگند را باید به عنوان یک دلیل استثنایی در میان ادله اثباتی دعوا در نظر گرفت. برای تأخر سوگند از سایر ادله به وجوهی استناد شده است از جمله: ادعای اجماع فقها (نجفی، ۱۳۹۴، ۴۰/۱۹۴) و روایات که به اختصار به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: «سألت أبا جعفر (ع) عن الرجل يقيم البين على حقه هل عليه أن يستحلف؟ قال: لا» (عاملی، ۱۴۱۴، ۲۷/۲۴۱). «أَعْنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الرَّجُلِ يَدْعِي وَ لَا بَيِّنَةَ لَهُ قَالَ يَسْتَحْلِفُهُ فَإِنْ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَلَمْ يَحْلِفْ فَلَا حَقَّ لَهُ» (عاملی، ۲۷/۱۴۱۴، ۲۴۱).
با مطالعه دقیق متون فقهی، می‌توان دریافت که در صورتی که مدعی فاقد بیینه باشد یا در آوردن آن ناتوان باشد، می‌تواند از حاکم درخواست کند که مدعی علیه را به سوگند وادارد. در این زمینه، سه حالت قابل تصور است:

۱. حالت اول: سوگند مدعی علیه به نفی حق مدعی

اگر مدعی علیه برای نفی حق مدعی یا انکار صحت ادعای خود سوگند یاد کند، با این سوگند، دعوا به پایان می‌رسد، پرونده فیصله یافته و حکم قطعی صادر می‌شود (عاملی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۱).

۲. حالت دوم: سکوت یا نکول مدعی علیه

اگر مدعی علیه سکوت کرده و از سوگند یاد کردن امتناع ورزد، حاکم او را ناکل می‌داند و سوگند را به مدعی واگذار می‌کند. در صورتی که مدعی سوگند یاد کند، به نفع او حکم صادر می‌شود و در غیر این صورت، دعوا به نفع مدعی علیه خاتمه می‌یابد. به موجب برخی نظرات فقهی، با امتناع مدعی علیه از یاد کردن سوگند، حق مدعی ثابت می‌شود و حاکم باید به نفع او حکم صادر کند (ابن سمنانی، ۱۴۰۴، ص ۲۱۶؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸، ص ۲۱۴).

۳. حالت سوم: رد سوگند به مدعی

اگر مدعی از ابتدا سوگند را به مدعی علیه واگذار کند و این سوگند رد شود، در این حالت مدعی علیه سوگند را به مدعی بازمی‌گرداند. اگر مدعی بر صحت ادعای خود قسم یاد کند، ادعای او ثابت می‌شود و در صورت امتناع از قسم خوردن، دعوای او ساقط می‌شود و پرونده با صدور حکم براءت ذمه مدعی علیه فیصله می‌یابد. در همه این سه حالت، سوگند در اولویت‌های پایین‌تری از سایر ادله اثباتی قرار می‌گیرد و تنها زمانی به آن توسل می‌شود که بیینه‌ای موجود نباشد.

حصر موازین قضا

فقها از روایت معروف از نبی گرامی اسلام (ص) که فرمود: «انما اقضى بينكم بالبينات و الايمان»، «همان من بر اساس



بینه‌ها و سوگند، بین شما قضاوت می‌کنم»، چنین استنباط کرده‌اند که صدور حکم قضایی صرفاً بر اساس سوگند و بینه، امکان‌پذیر است (نک: آل بحر العلوم، ۳/۱۴۰۳: ۳۷۷؛ الآشتیانی، بی‌تا: ۲۱۱؛ الرشتی، ۱/۱۴۰۱: ۲۸۵ و ۲۸۶؛ الموسوی البجنوردی، بی‌تا/۳: ۹۷). بنابراین به استناد اموری دیگر، قاضی نمی‌تواند حکم صادر نماید، مگر اعتبار آن با ادله خاص، ثابت شده باشد، مانند اقرار و علم قاضی.

بر اساس انحصار موازین قضا به بینه و یمین و با استدلال به همین مطلب، گفته شده؛ در مواردی که دلایل خاص بر عدم لزوم اقامه بینه از جانب مدعی تصریح کرده، مدعی لازم است سوگند ادا نماید؛ زیرا اگر از سوگند هم معاف باشد، لازم می‌آید که قضاوت بدون موازین یاد شده باشد و انحصار موازین قضا به بینه و یمین، اقتضا دارد که در صورت معاف شدن از بینه، ادای سوگند به جای آن لازم باشد (نک: الانصاری، ۱۴۱۰: ۷۵۱ و ۷۶۱؛ الآشتیانی، بی‌تا: ۲۱۱؛ الموسوی البجنوردی، بی‌تا/۳: ۹۷).

لزوم درخواست سوگند

در فقه، تصریح و تأکید شده است که لزوم درخواست سوگند از جانب مدعی و این که بدون چنین درخواستی، حاکم نمی‌تواند مدعی علیه را سوگند دهد و خود مدعی علیه نیز نمی‌تواند ادای سوگند نماید و سوگندی که بدون درخواست مدعی باشد، مؤثر نیست، (الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۵۸؛ الاسدی (العلامه)، ۳/۱۴۱۹: ۴۳۹؛ الحلی (العلامه)، ۲/۱۴۱۰: ۱۴۴؛ الحلی (المحقق)، بی‌تا: ۲۸۱؛ مکی العاملی (الشهید الاول)، ۱۳۶۸: ۵۱) و بر این مطلب ادعای اجماع شده است (نک: النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۱۷۰ و ۱۷۱؛ الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۰).

در استدلال بر لزوم درخواست سوگند از جانب مدعی، گفته شده؛ این حق مدعی است که از خواننده درخواست سوگند کند، بنابراین، بدون درخواست او، سوگند مدعی علیه تأثیری ندارد (الطوسی (الشیخ)، ۸/۱۳۵۱: ۱۵۸؛ الحلی (المحقق)، ۴/۱۴۱۵: ۸۴). اما این استدلال، مورد انتقاد واقع شده به این که حق بودن سوگند مدعی علیه برای مدعی، اقتضای این را دارد که بدون رضایت مدعی، سوگند مدعی علیه پذیرفته نباشد، نه این که وقتی که درخواست صریحی از مدعی وجود ندارد، سوگند مدعی علیه در هر حال پذیرفته نباشد، حتی اگر شواهدی بر رضایت مدعی وجود داشته باشد، بلکه چه بسا استدلال شود که سوگند مدعی علیه از اقدامات حاکم است که مأمور به فصل خصومت بین طرفین است، پس لازم است حاکم، در هر حال یا تا وقتی که مدعی درخواست تأخیر دادرسی نکرده است، مدعی علیه را سوگند دهد (النجفی، ۱۳۶۲: ۱۷۰). در بیانی دیگر گفته شده، چه بسا صرف نفع مدعی، موجب حق او در سوگند مدعی علیه شناخته نشود و رجوع به ادله قضاوت، لازم باشد (الخوانساری، ۶/۱۴۰۵: ۳۱). همچنین گفته شده؛ صرف این که سوگند مدعی علیه حق مدعی باشد مانع از این نیست که قاضی به وظیفه شرعی خود که فصل خصومت است بین طرفین اختلاف - که به او رجوع کرده‌اند - عمل نماید، بلکه پس از مراجعه و



درخواست اصحاب دعوا، لازم است قاضی بر اساس موازین شرعی به منظور فصل خصومت، بین آن‌ها رسیدگی نماید. بنابراین، نمی‌توان تأیید کرد دیدگاه عدم ترتیب اثر بر حکم صادر شده قاضی‌ای را که مدعی‌علیه را بدون درخواست مدعی، سوگند داده است، صرفاً به استناد این که سوگند، حق مدعی است، بلکه اقتضای اطلاقات ادله قضاوت این است که حکم قاضی، نافذ و معتبر است و لازم است متابعت شود، حتی اگر بدون اذن مدعی صادر شده باشد و نمی‌توان این ادله را منصرف از موارد عدم اذن مدعی دانست (الموسوی الکلپایگانی، ۱/۱۴۰۱: ۳۰۰).

تکلیف موارد عدم درخواست سوگند

در منابع فقهی، وضعیت حالتی که مدعی، اقامه بینه نمی‌کند و درخواست سوگند از مدعی‌علیه نیز نمی‌کند، مورد توجه و بحث واقع نشده است و بیان‌های صریحی در این زمینه، یافت نمی‌شود. نپرداختن به این بحث، شاید به دلیل این است که تصور بر این بوده که در عمل، چه بسا مصادیقی برای این حالت نباشد و وقتی که مدعی، بینه نداشته باشد، درخواست سوگند می‌کند، شاید هم حکم این وضعیت، بین فقها چنان روشن و بدیهی بوده که نیازی به طرح بحث ندیده‌اند.

اما از مجموع مباحث فقها در باب اقامه بینه یا درخواست سوگند، فهمیده می‌شود که صدور حکم را مبتنی بر اقامه بینه یا درخواست سوگند دانسته‌اند و در صورتی که مدعی نه اقامه بینه و نه درخواست سوگند نماید، حکمی در موضوع مورد اختلاف صادر نمی‌شود و به نظر می‌رسد چنین مطلبی، مفروغ‌عنه بوده به نحوی که نیازی به بیان و بحث در آن ندیده‌اند. با وجود این، به طور ضمنی در سخن یکی از فقها متوقف ماندن دعوا در صورت عدم درخواست سوگند از جانب مدعی، مورد اشاره واقع شده است (النجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۱۷۰) و فقیه دیگری به صراحت این مطلب را بیان کرده است (التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۵۱). نکته قابل توجه در این بحث، این است که در متون فقهی، یافت نشده فقیه‌ای، در موارد عدم اقامه بینه توسط مدعی و عدم درخواست سوگند از جانب او، نظر به امکان صدور حکم به نفع مدعی‌علیه به استناد اصول عملی از جمله اصل برائت داده باشد و از مباحث فقها، چنین به نظر می‌رسد که عدم امکان چنین مطلبی، بین ایشان، مسلم و مفروغ‌عنه بوده است. در عین حال، یکی از فقها به عدم امکان صدور حکم به برائت مدعی‌علیه در موارد عدم اقامه بینه و عدم درخواست سوگند از جانب خواننده، تصریح کرده است (التبریزی، ۱۴۱۵: ۱۵۰).

تحلیل حقوقی

دیدگاه غالب: امکان صدور حکم بر اساس اصل برائت بدون سوگند خواننده

در قوانین مربوط به دادرسی مدنی، مباحث و موادی که به طور گسترده و مفصل، کاربرد اصول عملی را در رسیدگی



و تعیین تکلیف دعاوی، بیان کرده باشد، یافت نمی‌شود، بلکه به طور مشخص در مواد ۱۹۷ و ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی تأثیر و نقش دو اصل برائت و استصحاب در دادرسی مدنی، اعلام شده است.

اما به طور گسترده حقوق دانان، بر نقش اصول عملی در دادرسی، تأکید کرده‌اند و قاضی را در مواردی که قادر به تشخیص واقعیت بر اساس ادله اثبات دعوا نیست و در حالت شک و تردید باقی می‌ماند، مجاز به استناد به اصول عملی و تعیین تکلیف دعوا و صدور حکم بر اساس اصول عملی، شناخته‌اند و چنین مطلبی بین ایشان، مسلم شناخته شده و بر ضرورت استفاده از اصول عملی در دادرسی، تأکید کرده‌اند (نک: کاتوزیان، ۱/۱۳۸۴: ۴۷؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۱۹۱؛ مدنی، ۱۳۷۲: ۲۴ و ۲۵؛ دینانی، ۱۳۸۹: ۹۳). شهرت دیدگاه حقوق دانان در خصوص نقش و لزوم استفاده از اصول عملی در دادرسی، برخلاف وضعیتی است که در فقه و بین فقها وجود دارد؛ زیرا همان طور که در بخش نخست توضیح داده شد در فقه، نه تنها استفاده از اصول عملی در دادرسی، شهرت ندارد، بلکه کسی قائل به آن نشده و حتی به عدم کاربرد اصول عملی در دادرسی، اظهار نظر و تصریح شده است.

اصل برائت در دادرسی مدنی به معنای آن است که فرد تا زمانی که اثبات نشود بر علیه او حقی وجود دارد، بی‌گناه فرض می‌شود. این اصل که در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) ذکر شده، بیانگر این حقیقت است که بار اثبات ادعا بر دوش مدعی است. در ماده ۳۵۶ این قانون آمده است: «اصل، برائت است بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند و الا مطابق این اصل حکم به برائت مدعی علیه خواهد شد. این ماده به صراحت، لزوم صدور حکم به برائت خوانده، بدون نیاز به سوگند او را اعلام کرده بود.

حقوق دانان نیز بر نقش تعیین‌کننده اصل برائت در دادرسی و لزوم صدور حکم بر اساس آن در مواردی که خلاف آن اثبات نشده، تأکید کرده بودند (نک: امامی، بی تا/ ۶: ۲۶۰؛ جعفری لنگرودی، ۱/۲۵۳۶: ۳۵۸؛ مدنی، ۱۳۷۲: ۲۸؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۱۹۳؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵: ۱۸۹).

اما در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) با اضافه شدن قید «سوگند خوانده»، امکان صدور حکم به برائت خوانده بدون سوگند او، با تردید مواجه شده است. در برخی از منابع آیین دادرسی مدنی، بدون تحلیل و توجه به قید «سوگند خوانده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی و همانند وضعیت پیش از قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹)، بر نقش اصل برائت در دادرسی، تأکید شده است (نک: شمس، ۳/۱۳۹۰: ۱۱۰؛ دینانی، ۱۳۸۹: ۳۱۲ و ۳۱۳). اما در برخی از نظرها و اظهارنظرها، به قید یادشده، توجه شده و این قید، مربوط به حالتی شناخته شده که خواهان، درخواست سوگند از خوانده نماید (نک: مهاجری، ۲/۱۳۸۹: ۲۶۶؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۳۵۷؛ مسیحی، ۱۳۸۷: ۱۸۹ و ۱۹۰؛ نظر شماره ۷/۱۶۰۹-۱۳۸۰/۲/۱۸ اداره حقوقی قوه قضائیه). بر اساس این دیدگاه، در صورتی که خواهان، بر اثبات ادعای خود ادله کافی ارائه نکند، اگر درخواست سوگند از خوانده کند، با سوگند خوانده حکم به برائت او صادر می‌شود، ولی اگر خواهان درخواست سوگند نکند،



بدون سوگند خوانده، حکم برائت خوانده صادر می‌شود. با این اوصاف، قید «سوگند خوانده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی حاوی حکم جدیدی نیست و اضافه کردن این قید در این ماده، تغییری ایجاد نکرده است؛ زیرا در حاکمیت قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) نیز با این که در ماده ۳۵۶ آن قانون، قید «سوگند خوانده» نیامده بود، اما بر اساس مقررات مربوط در قانون مدنی (مواد ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، و ۱۳۲۸) در صورتی که خواهان، درخواست سوگند از خوانده می‌کرد، صدور حکم به برائت خوانده، منوط به سوگند او بود.

در رویه قضایی، به طور گسترده و فراوان، در مواردی که خواهان، ادعای خود را با اقامه دلیل، اثبات نکرده و درخواست سوگند هم نکرده، حکم به نفع خوانده و به محکومیت خواهان صادر شده است.^۱ این رویه و دیدگاه، در نشست‌های قضایی و نظرهایی که در آن، ارائه شده، طرفدارانی داشته است (نک: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۲/۱۳۹۶: ۱۱۴ و ۱۱۵). دیدگاه و رویه امکان صدور حکم برائت خوانده بدون سوگند او، در موارد عدم درخواست سوگند از جانب خواهان، با وجود سابقه و شهرتی که دارد، برخلاف فقه و دیدگاه فقها است که «همان طور که در بخش نخست توضیح داده شد» نظر به چنین مطلبی نداده‌اند و آن را مجاز نشناخته‌اند.

استنباط متقابل؛ عدم امکان صدور حکم برائت خوانده بدون سوگند او

در مقابل دیدگاه و رویه مشهور، ممکن است از قید «سوگند خوانده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برداشت شود که قانون‌گذار خواسته است، صدور حکم به برائت خوانده را مشروط به سوگند او نماید و صدور حکم برائت خوانده، بدون سوگند او را ممنوع کند. این برداشت به یکی از دو صورت می‌تواند تکمیل شود: نخست این که این ماده، اختیار سوگند دادن خوانده را به دادگاه داده و قاضی می‌تواند در موارد عدم درخواست سوگند از جانب مدعی، از خوانده بخواهد، ادای سوگند کند. دوم این که سوگند منوط به درخواست خواهان باشد و دادگاه در صورت عدم درخواست سوگند از جانب خواهان، نتواند حکم به برائت خوانده صادر نماید.

۱- برای دیدن برخی از این آراء، نک: پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۶: ۱۹، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۷۲، ۸۱، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۳ و ۳۱۹؛ پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۳ [الف]: ۲۵، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۴ و ۱۳۱؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۷۴، ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۹۵ و ۴۳۱؛ پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۳ [ب]: ۱۱، ۱۴، ۱۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۵، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱.



دیدگاه اختیار دادگاه در سوگند دادن خوانده

از سخن یکی از حقوق دانان چنین بر می آید که قید «سوگند خوانده» در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برداشت کرده است که این ماده صدور حکم به براءت خوانده را حتی در مواردی که خواهان، درخواست سوگند نمی کند، منوط به سوگند خوانده کرده است و در مواردی که خواهان، درخواست سوگند نمی کند، دادگاه به آن امر می کند. بر همین اساس، این بخش از ماده را مورد انتقاد قرار داده و آن را خلاف اصول دادرسی، اعلام کرده است (کاتوزیان، ۱/۱۳۸۴: ۲۳۴).

از نظر شماره ۱۶۰۳/۷-۲/۸-۱۳۸۰ اداره حقوقی قوه قضائیه (نک: مسیحی، ۱۳۸۷: ۱۹۰) نیز برداشت می شود که همین تلقی را از قید یادشده در ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی داشته و سعی در توجیه آن کرده است. این دیدگاه، اگرچه از جهت منع صدور حکم صرفاً بر اساس اصل براءت، با فقه و دیدگاه فقها هماهنگ است، اما از این جهت که برای دادگاه، اختیار ابتدایی در سوگند دادن خوانده، بدون درخواست مدعی، قائل است، برخلاف فقه و دیدگاه فقها است که - همان طور که در بخش نخست گذشت - سوگند مدعی علیه را منوط به درخواست مدعی دانسته اند و اگر ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی را حاوی چنین حکمی بدانیم، نه تنها با ماده ۲۸۳ همان قانون که به صراحت، سوگند مدعی علیه را مشروط به درخواست مدعی کرده، تعارض دارد، با فقه و دیدگاه فقها نیز مغایرت دارد.

نتیجه گیری

این نوع سوگند اگرچه به گونه ای قاطع، دعوای درایت را پایان می بخشد، لکن علی الاصول فاقد اثر انقطاعی بر دعوای اصلی است و این اصلی ترین خصیصه ای که وجه فارق سوگند نفی علم از سایر اقسام سوگند بوده و از حیث ترتب آثار سوگند آن را در انزوا قرار می دهد. به گونه ای که پس از آن بینه بر دعوای اصلی قابلیت استماع دارد. لکن اقامه بینه دارای مهلتی است که بسته به نظر دادگاه بوده و در صورت عدم توفیق مدعی در این امر، حکم به بی حقی او داده خواهد شد. در صورتی که مدعی علیه از ادای سوگند بر نفی علم نکول نماید، این سوگند نیز همانند سوگند بتی قابل رد به طرف مقابل بوده و در چنین شرایطی بر اساس ادله موجود، لازم است سوگنده مردوده توسط مدعی بر اثبات علم مدعی علیه ادا گردد و ادای سوگند بر اثبات حق فاقد وجاهت خواهد بود. اگرچه سوگند نفی علم کم و بیش آثار مشترکی با سایر اقسام سوگند دارد که از آن جمله می توان به عدم پذیرش اظهار منافی با سوگند و نسبت اثر سوگند میان طرفین اشاره نمود، لکن آثار اختصاصی این نوع سوگند را نیز نمی توان در اقلیت دانست. به طوری که علاوه بر عدم تأثیر آن در خاتمه نزاع اصلی می توان گفت نه تنها ادای سوگند نفی علم موجب می شود که مدعی از ادای سوگند بتی بر نفی حق مدعی معاف گردد؛ بلکه دعوای اصلی نیز قابلیت اثبات با سوگند را از دست خواهد داد. به این ترتیب با توجه به بررسی های معمول، آنچه که طرح آن به عنوان پیشنهاد



در اولویت قرار دارد ناظر به دو نکته ذیل است:

- ۱- توجه بیشتر به آثار سوگند نفی علم از سوی مؤلفان حقوقی با برجسته نمودن تشتت آراء در متون فقهی که می‌تواند به عدم انزوای این سوگند کمک شایانی نموده و متضمن نتایج مطلوبی از جمله ایجاد رویه قضایی واحد در گذر زمان باشد.
- ۲- بیان آثار سوگند نفی علم و احکام راجع به آن از سوی قانون‌گذار در قانون آئین دادرسی مدنی است تا با خاتمه مباحث اختلافی موجود در متون فقهی، بتوان نسبت به تعیین تکلیف قاطع و منطبق با خلأهای موجود، همگام با مسیر اقتضائات یک دادرسی منظم و منصفانه اقدام نمود.

منابع و مأخذ:

- ابن السمنانی، علی بن محمد بن احمد (۱۴۰۴). روضه القضاء و طریق النجاه. بیروت: مؤسسه الرساله.
- ابن قدامه، عبداللّه بن احمد (۱۳۸۸). المغنی لابن القدامه. مکتبه القاہره.
- الانصاری (الشیخ الانصاری)، مرتضی (۱۴۱۰)، القضاء الاسلامی (بقلم میرزا حسین قلی)، جلد اول، بی جا: الهدی الموسسه الاسلامیه للنشر.
- آشتیانی، محمد حسن بن جعفر، جلد ۱، قم، انتشارات زهیر، کنگره علامه آشتیانی قدس سره، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
- آشتیانی، میرزا محمد حسن (بی تا)، کتاب القضاء، قم: دار الهجره.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۳)، مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) دی ۱۳۹۱، چاپ دوم، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۳)، مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) فروردین ۱۳۹۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی کشور (۱۳۹۶)، مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) بهار ۱۳۹۳، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- زراعت، عباس (۱۳۸۸). ادله اثبات دعوا. کاشان: انتشارات قانون مدار.
- شوشتری، محمدتقی، النجعة فی شرح اللمعة، جلد ۶، تهران، کتابفروشی صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۸۵)، ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی الفقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- عاملی (شاهد اول)، محمدبن مکی (۱۴۱۰). المعه الدمشقیه فی الفقه الامامیه. بیروت: دار التراث الدار الاسلامیه.



- علامه حلی، حسن بن یوسف، ، جلد‌های ۲ و ۵، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر، ، جلد ۲، تهران، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
- کاشانی فیض، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶). الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی
- کریمی، عباس، ، دانشگاه پیام نور، بی تا.
- گیلانی، میرزای قمی ابوالقاسم بن محمد (۱۴۲۷). رسائل المیرزا القمی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی
- محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۹). شرایع الاسلام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- الموسوی الاردبیلی، السید عبد الکریم (۱۴۰۸)، فقه القضاء، قم: منشورات مکتبه امیر المومنین (ع).
- الموسوی البجنوردی، السید میرزا حسن (بی تا)، القواعد الفقهیه، جلد سوم، قم: دار الکتب العلمیه اسماعیلیان نجفی.
- الموسوی الگلپایگانی، السید محمد رضا (۱۴۰۱)، کتاب القضاء (بقلم السید علی الحسینی الميلانی)، جلد اول، قم: مطبعه الخيام.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ، جلد ۲، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.



Jurisprudential review of oath rulings in justice

Abstract

In the present study, jurisprudential review of the rulings related to oath in judicial courts has been done. Presenting evidence to the court to prove or defend a lawsuit has effects that make it inevitable to understand and recognize these effects for the timely use of "reason" and success in the litigation process. Among the various reasons, the oath of negation of science, due to the silence of the legislator and the difference in the opinions of the jurists, needs a deeper investigation. The oath of negation of knowledge, which is actually a special type of oath, can have special effects on litigation. Both in terms of the fight related to science and the main fight. In case of refusal to take the oath, it can have significant effects, including rejection or unsuccessful acceptance of the oath by the claimant. In addition, by accepting the existence of some similar effects between the oath of negation of science and other types of oaths, exemption from taking a special oath and the inability to prove the main claim only by swearing are among the special effects of the oath of denial of science.

Keywords: works, oath, negation of science, jurisprudence, Iranian I